



## نقد فرهنگی موجب تعالی انسان می‌شود/مدیریت فرهنگی یعنی کمک، هدایت و تقویت عقلانیت در جامعه

مدیر عامل بنیاد اندیشه اسلامی گفت: گفتگو موجب می‌شود موضوع‌های جدید به وجود آید و اینکه گفتگو هیچ گاه پایان‌پذیر نیست ...

مدیر عامل بنیاد اندیشه اسلامی گفت: گفتگو موجب می‌شود موضوع‌های جدید به وجود آید و اینکه گفتگو هیچ گاه پایان‌پذیر نیست و همیشه می‌توان آن را ادامه داد، به موضوع‌های جدید پرداخت و زمینه را برای گفتگوهای دیگر فراهم کرد... خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: بخش دوم گفتگوی گروه دین و اندیشه خبرگزاری مهر با مهدی گلجان در خصوص مدیریت فرهنگی در ادامه از نظر می‌گذرد. دکتر گلجان استاد تاریخ دانشگاه تربیت مدرس و مدیرعامل بنیاد اندیشه اسلامی است. در بخش اول این گفتگو به مباحثی چون تعریف مدیریت فرهنگی، ویژگی‌های یک مدیر فرهنگی خوب و... پرداخته شد.

در مدیریت فرهنگی بحث نقد مباحثی جدی است که آسیب‌ها و البته فواید آن بر کسی پوشیده نیست. مولفه‌های یک نقد فرهنگی چیست؟ چگونه می‌توان فرهنگ خودی یا غیرخودی را به نقد کشید؟

نقد فرهنگی نیز مانند هر نقد دیگری یک سری مولفه‌ها دارد که رعایت آن‌ها الزامی است. نخست اینکه نقد باید عقلانی و مبتنی بر اصول و استانداردهای علمی نقد باشد، چراکه نقد عقلانی موجب تکامل جامعه می‌شود. در واقع سنت نقد عقلانی یکی از ضروریات مسایل فرهنگی و اجتماعی است. سیال بودن نقد از دیگر ویژگی‌های قابل تامل است، اینکه منتقد بدون هیچ جزمیت و مطلق‌گرایی و با توجه به هویت‌ها و ماهیت‌های متکثر و تنوع فرهنگی، موضوع مورد نظر را بررسی کند. قطعاً یکی از مولفه‌های مهم نقد فرهنگی که گاه نادیده گرفته می‌شود توجه به اخلاق با تعریف فلسفه اخلاق در جهان مدرن است. اگر می‌بینیم گاهی نقد فرهنگی از مسیر خود خارج شده و جنبه تخریبی به خود می‌گیرد، به دلیل عدم توجه به فلسفه اخلاق است. در یک نقد فرهنگی مناسب باید دو جنبه معرفتی و شناختی بودن نقد را مدنظر قرار دهیم. در واقع نقد فرهنگی به دو بخش نقد آنتولوژیک (وجود شناختی) و نقد اپیستمولوژیک (معرفت‌شناختی) تقسیم می‌شود. در بحث نقد فرهنگی یک نکته بسیار مهم، توجه به اصل تخاصم مذموم و تخاصم ممدوح است. تخاصم مذموم همان چیزی است فقها در اصطلاح به آن مراعات می‌گویند. مراعات یعنی گفتگوهایی که نه برای روشن شدن حق، بلکه برای نشان دادن خود است. امیرالمومنین (ع) می‌فرماید ابوذری دلیل نمی‌آورد مگر در نزد قاضی یعنی اهل مراعات نبود، #171؛ اترک المراعات ولو کنت محققاً؛

آیا اصطلاحی به نام فرهنگ رقیب را قبول دارید؟ نقد فرهنگ رقیب موجب تقویت فرهنگ خودی می‌شود یا فرهنگ رقیب را قوی‌تر می‌سازد؟

همان‌طور که در بخش اول این گفتگو اشاره کردم، اعتقادی به فرهنگ رقیب به این صورت که بخواهیم فرهنگ‌ها را مقابل هم قرار دهیم و یکی را مغلوب دیگری بدانیم، ندارم. اما باید بپذیریم یک چالش ذاتی بین فرهنگ‌های مختلف وجود دارد اما نه از نوع منفی یا خصمانه. مدیران فرهنگی در وهله نخست باید دیگر فرهنگ‌ها را بشناسند و سپس فرصت نقد فرهنگ‌ها را فراهم کنند به ویژه نقد معرفت‌شناختی. اگر نگاهی تاریخی به جریان دانش در کشورهای اسلامی و غربی داشته باشیم می‌بینیم که با افول تفکر انتقادی چراغ علم در جوامع اسلامی نیز کم سو می‌شود. اما دنیای غرب با رشد تفکر علم توانست به وضعیت کنونی برسد. در واقع جوامع بشری هیچ گاه از نقد آسیب ندیده‌اند، بلکه ترک چنین سنتی موجب خسران آن‌ها شده است. نقد فرهنگ‌های دیگر نه تنها موجب ضعف فرهنگ خودی نمی‌شود، بلکه زمینه را برای شناخت بهتر دیگر فرهنگ‌ها فراهم می‌کند. اجازه بدهید یک مثال ساده بزنیم تا منظورم روشن‌تر شود. شما به مقوله نقد آثار سینمایی، نقد کتاب، نقد شعر یا رمان نگاه کنید، اصلاً این منتقدان هستند که اثر را مطرح می‌کنند. به تعبیری محصولی که منتقد ندارد، اثری نداشته است. نقد از این جهت بسیار حائز اهمیت است. سینماگران، نویسندگان و هنرمندان بزرگ دنیا برای مطرح شدن آثارشان حتی حاضرند به منتقدان برجسته مبالغ زیادی نیز پرداخت کنند تا آثارشان مورد نقد این افراد قرار گیرد. نقد عالمانه و شناخت‌محور قطعاً موجب پیشرفت یک اثر و بیشتر دیده شدن آن می‌گردد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که حتی ابراهیم پیامبر نیز با ما به مجادله برمی‌خواست. در داستان عذابی که خداوند بر قوم لوط نازل می‌کند، ابراهیم به خداوند می‌گوید چرا؟ در واقع با خداوند مجادله می‌کند. در مقابل خداوند با دلیل او را قانع می‌کند که باید این عذاب صورت پذیرد. آیات این چنین نشان می‌دهد که خداوند هم به گفتمان اقناعی با پیامبرش و لزوم و پرسش و نقد، توجه دارد. امام رضا (ع) نیز هیچ گاه از سوال‌هایی که در خصوص قبول ولیعهدی مأمون از او می‌شد، ناراحت نشده و با توضیح به آن‌ها پاسخ می‌داد.

همان‌طور که اشاره کردید، تفکر انتقادی در جامعه ما افول کرده، به نظر شما برای تقویت فرهنگ نقد چه باید کرد؟

فرهنگ نقد چیزی است که معنای نقد به منزله نوعی کنش را در واقعیت تجربی آن در میان گروهی خاص تحقق می‌بخشد. فرهنگ

نقد در متن اجتماعی خاص شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد و متأثر از شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختلف تغییر می‌کند. فرهنگ نقد نه تنها از جامعه‌ای به جامعه دیگر بلکه از گروهی به گروه دیگر متناسب با نوع متغیرهای اجتماعی تفاوت می‌کند. به طور مثال نمی‌توان فرهنگ نقد را از جوامعی که این مساله در آن جا افتاده به جامعه خود منتقل کنیم، بلکه باید این فرهنگ را با توجه به مولفه‌های اجتماعی، دینی و سیاسی خود در میان مردم جا بیاندازیم. تقویت فرهنگ نقد بحث جداگانه و مفصلی می‌طلبد و من فقط به یک سری نکات مهم اساسی اشاره می‌کنم. برای نهادینه کردن فرهنگ نقد، نیازمند شناخت جایگاه نقد در جوامع علمی هستیم و برای این منظور باید مباحث نظری و پژوهش‌های تجربی در زمینه نقد را گسترش دهیم. در کنار این کار می‌بایست فرهنگ نقد و تفکر انتقادی را در دانشگاه‌های کشور به منزله روشی برای تولید و اشاعه دانش توسعه دهیم. نباید فراموش کنیم که تفکر انتقادی یک رویکرد به آموزش و پژوهش علم است و باید این رویکرد در کلیت نظام آموزشی کشور اعم از مدارس و دانشگاه‌ها گنجانده شود. توسعه ابزارها و امکانات نقد مانند مجلات ویژه نقد کتاب یا برگزاری همایش‌ها و گردهمایی‌های ویژه نقد و تفکر انتقادی از دیگر راهکارهای گسترش فرهنگ نقد است. همچنین اشاعه نقد و نقادی به منزله یک ارزش در فرهنگ عمومی جامعه با کمک رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری می‌تواند نقش بسزایی در بسط فرهنگ و تفکر انتقادی داشته باشد. البته باید توجه داشت که حریم‌ها در نقد باید جدی و ارزشمند شمرده شوند. حرمت‌های اخلاقی می‌بایست پاس داشته شوند و آبروی افراد نباید دستخوش شهوات و احساسات دیگران شود. مدیران فرهنگی کسانی هستند که می‌دانند حرمت انسان‌ها به اندازه حرمت کعبه اهمیت دارد. انسان به دلیل اشرف مخلوقات بودن، ارزش و جایگاه ویژه‌ای دارد.

نقد فرهنگی چه طور موجب پیشرفت فرهنگ جامعه می‌شود؟

یک اصطلاحی وجود دارد به نام کمال لایق. حکما معتقدند خداوند هر موجودی را که می‌آفریند یک کمال برای آن متصور است به نام کمال لایق، ولی آن‌چه اتفاق می‌افتد کمال بالفعل است. کمال لایق یعنی پر شدن تمام ظرفیت‌ها و عملی شدن همه استعدادها موجود. قوانین شرعی، دین نیز برای رسیدن انسان به همین کمال لایق آمده است. در نقد فرهنگی حتما باید به کمال لایق توجه شود، اینکه اگر نقدی صورت می‌گیرد به این دلیل است که ظرفیت‌هایی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را تکمیل کرد. راه‌حل نجات از بحران فرهنگی، برگشت به فرهنگ خودی است ولی با دید انتقادی و در این بین گفتگو نباید فراموش شود. چراکه در گفتگو امکان انتقاد فراهم شده و ظرفیت نقدپذیری افزایش می‌یابد. فرهنگ عمومی جامعه، تعلیم و تربیت خانواده و نظام مدرسه باید تفکر انتقادی را به مثابه یکی از ارزش‌های مهم تربیتی و شخصیتی در افراد جامعه درونی سازد تا افراد انگیزه درونی لازم برای نقد کردن و نقدپذیری داشته باشند. نقد فرهنگ خودی ریشه در تعالیم دینی ما دارد. امام کاظم (ع) می‌فرماید: «#171؛ از ما نیست کسی که هر روز اعمال خود را محاسبه نکند.» این محاسبه، یک محاسبه فردی است، اما برای ما مدیران فرهنگی که کارهای فرهنگی انجام می‌دهیم، می‌تواند یک معنای وسیع‌تر داشته باشد.

به گفتگو اشاره کردید، اتفاقا در آغاز سال تحصیلی رییس‌جمهور اشاره کرد که خوب است در مدارس زنگ گفتگو هم داشته باشیم. گفتگو چه مزیت‌هایی برای مدیران و مدیریت فرهنگی دارد؟

در گفتگو چند خاصیت مهم وجود دارد. نخست اینکه دیگری هم فرصتی برای اظهار عقیده و ابراز وجود می‌یابد. در پی گفتگو رقابت به وجود می‌آید و این رقابت رشد و تعمیم به دنبال دارد. گفتگو موجب می‌شود موضوع‌های جدید به وجود آید و اینکه گفتگو هیچ‌گاه پایان‌پذیر نیست و همیشه می‌توان آن را ادامه داد، به موضوع‌های جدید پرداخت و زمینه را برای گفتگوهای دیگر فراهم کرد. البته باید توجه داشت که در گفتگو نتیجه قطعی 100 درصد نداریم و وقتی گفتگو می‌کنیم غیر از مسایل قطعی دینی، محتمل صحبت می‌کنیم.

یورگن هابرماس کتابی دارد به نام «#171؛ کنش ارتباطی»؛ که در آن به توضیح یکی از مهم‌ترین نظریه‌هایش یعنی تئوری «#171؛ کنش ارتباطی» می‌پردازد. یکی از بخش‌های مهم این کتاب به گفتگو اختصاص یافته است. هابرماس معتقد است یک گفتگو خوب باید دارای 4 ویژگی اهمیت موضوع، صداقت، درستی و حقیقی بودن قضایا باشد. وی چنین گفتگویی را موجب تعادل آدم‌ها دانسته و معتقد است که ارتباط بین آدم‌ها، آن‌ها را می‌سازد. هابرماس نیز به قطعی بودن گفتگو معتقد نیست و می‌گوید حتی یقین چیزی نیست، جز احتمال 100 درصد.

\* هر جامعه‌ای یک سری ارزش‌ها و عرفیاتی دارد که در مدیریت فرهنگی باید مورد توجه واقع شود. به نظر شما مهم‌ترین تحولاتی که مدیران فرهنگی باید مدنظر داشته باشند، کدام است؟

مدیران فرهنگی در ایران باید به سه تحول مهم در قرن بیستم توجه داشته باشند: نهضت مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و پیروزی انقلاب اسلامی. باید دید این رخداد مهم هر کدام تحت تاثیر چه مسایلی بوده‌اند؟ وقتی به دقت به این انقلاب نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که مسایل اصلی هر سه رویداد مولفه‌های فرهنگی بوده است نه اقتصادی، سیاسی یا جامعه‌شناسانه. در واقع جهان‌بینی فرهنگی مردم تغییر کرده و به موازات آن سبک زندگی‌شان نیز دستخوش تغییر شده است. یکی از راه‌های شناخت تفاوت‌های یک

دوره یا عصر با دوره قبل خود یا دوره‌های دیگر، تغییر در مولفه‌های ارزشی یک دوره است. به تعبیری موضوعی که در یک عصر یا دوره ارزش تلقی می‌شود، در دوره دیگری ارزش تلقی نمی‌شود یا شاید هم ضدارزش تلقی شود. این همان چیزی است که مقبولیت اجتماعی یا عرفیات گفته می‌شود. البته این تغییر ارزش‌ها نباید به شکلی باشد که ارزش‌های اصیل و اخلاقی و اسلامی جامعه را زیر سوال ببرد. مثلاً در گذشته دختر در سن 9-10 سالگی ازدواج می‌کرد. آیا می‌توان این مساله را امروز هم یک ارزش دانست یا این مورد مربوط دوره خویش بوده است؟ توجه به وجدان عامه یا عرفیات امروز جامعه خیلی مهم هستند. به تعبیری مردم برای قوانین نیستند بلکه قوانین برای مردم هستند. قوانین خادم مردم هستند و عموم احکام دینی نیز از همین قاعده کلی پیروی می‌کنند.

در واقع به نظر شما یکی از ویژگی‌های مهم یک مدیر فرهنگی به روز بودن و آگاهی از شرایط جامعه امروز است؟

بله دقیقاً. شمس‌الدین احمد افلاکی در کتاب بسیار معروف خود [#171؛ مناقب‌العارفین](#)؛ می‌گوید که مولوی به پسر خودش نصیحت می‌کرد که [#171؛ الناس اثنی اقسام](#)؛ مردم دو دسته‌اند یکی اهل شناخت یعنی عالمان، فلاسفه و متفکران و دیگری اهل باخت یعنی عارفان و عاشقان. ولی باید بدانیم که مدیران فرهنگی ما در دوره مولوی زندگی نمی‌کنند که مردم را به 2 دسته تقسیم کنند. مدیران فرهنگی باید بدانند که حتی اگر خود مولوی هم امروز در میان ما زندگی می‌کرد، مردم را به دو دسته تقسیم نمی‌کرد. امروز مردم نه جزو دسته عالمان و متفکران هستند و نه اهل باخت به معنای عارف و عاشق. امروز مدیران فرهنگی با مردم عادی، مردم کوچه و بازار و جمع متوسط‌الحالی که اتفاقاً اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند سر و کار دارند. همان قشر متوسطی که در جامعه‌شناسی مدرن به آن‌ها تیپ می‌دیوکر (Mediocre) می‌گویند. طبقه‌ای که بار اصلی جامعه را بر دوش می‌کشند و به تعبیر قرآن [#171؛ الناس](#)؛ هستند. این طبقه که توسط مدرنیته به وجود آمده و از برخی مؤلفه‌های مدرن برخوردار است و از برخی نیز بی‌بهره، این توان را دارد که اصلاحات را به انقلاب تبدیل کند و انقلاب را به اصلاحات، البته اگر درست مدیریت شوند. نباید فراموش کنیم که به روز بودن به مفهوم بی‌تفاوتی، اصول‌گرا نبودن یا حتی زیر پا گذاشتن سنت‌ها نیست. به روز بودن مفهومی است که می‌تواند همه این‌ها را در درون خود داشته باشد و در عین حال با دنیای جدید نیز ارتباطی پویا و موثر برقرار کند. این همان چیزی است که در روایات اسلامی داریم مبنی بر اینکه مومن فرزند زمان خویش است. این به مفهوم ابن‌الوقت بودن منفی نیست، بلکه همان ابن‌الوقتی است که مولوی آن را زیرکی و هوشمندی می‌داند و می‌گوید [#171؛ صوفی ابن‌الوقت](#) باشد ای پسر؛.

مردم ایران به دلیل گستردگی و تنوع فرهنگی موجود در کشور، ظرفیت‌های فرهنگی متفاوتی دارند، یک مدیر فرهنگی چه طور باید از این ظرفیت‌ها استفاده کند؟

به نکته خوبی اشاره کردید. فردوسی می‌گوید:

رعیت نوازی و سرلشگری نه کاری است بازیچه و سرسری  
به خردان مفرمای کار درشت که سندان نشاید شکستن به مش  
نخواهی که ضایع شود روزگار به ناکار دیده مفرمای کار

من کاری به نگاه رعیتی به مردم ندارم که زمان آن گذشته و دیگر مردم رعیت به حساب نمی‌آیند، ولی حتی آن زمان نیز که رعیت بوده‌اند، اصل رعیت‌نوازی یعنی مردم‌داری کار مهمی بوده و با خرد پیوند داده شده است. فردوسی تأکید می‌کند که زمامداران باید از روی عقل و تدبیر با مردم برخورد کنند و آن‌ها را فقط و فقط مخاطب صرف ندانند. این داستان بسیار آموزنده است و باید سرلوحه کار مدیران فرهنگی قرار گیرد. معلمی درس ریاضی می‌داد، پسر بچه‌ای را از میان کلاس انتخاب کرد و به او گفت عزیزم یک سیب به تو می‌دهم، 2 سیب دیگر هم به تو می‌دهم، حالا بگو چند سیب داری؟ پسر گفت 4 سیب. معلم ناراحت شد گفت نه عزیزم، مثال را عوض می‌کنم. 2 تا هلو به تو می‌دهم، یک هلو دیگر هم می‌دهم، حالا چند هلو داری؟ پسر گفت: 3 تا. معلم گفت دیدی شما ریاضی بلدی. حالا برمی‌گردیم به مثال اول شما چند سیب داری؟ پسر باز هم گفت 4 تا. معلم عصبانی شد که چرا این‌گونه پاسخ می‌دهی؟ پسر گفت چون صبح مادرم یک سیب به من داد که در کیفم گذاشتم و با 3 سیب شما می‌شود 4 سیب. مدیران فرهنگی حتماً باید به این مساله توجه کنند که سیب‌هایی در کیف مردم هست که باید به حساب‌شان آورد. ما با مخاطب بدون ذهنیت مواجه نیستیم، اصولاً مخاطب بدون ذهنیت وجود ندارد. این نکته‌ای است که مدیران فرهنگی ما حتماً باید به آن توجه داشته باشند. مبحثی در فلسفه داریم که پیش‌ذهن‌ها یا همان ذهنیت، نقش مهمی در شکل‌گیری اندیشه دارند. آن قدر این نقش مهم است که گاهی با اصل موضوع برابری می‌کند، یعنی پیش‌ذهن با ذهن و تفکر یکی می‌شود.

در ابتدای بحث اشاره کردید که یکی از ویژگی‌های اصلی نقد، عقلانی بودن آن است. مدیران فرهنگی چه طور می‌توانند عقلانیت را در جامعه گسترش دهند؟

یکی از تعاریف مدیریت فرهنگی کمک، هدایت و تقویت عقلانیت در جامعه است. مولوی می‌گوید:

عقل کلت نیست خود را مرده کن در پناه عاقل زنده سخن  
عقل با عقل دگر دو تا شود نور افزون گشت و ره پیدا شود  
نفس با نفس دگر خندان شود ظلمت افزون گشت و ره پنهان شود

مدیریت فرهنگی یعنی کمک به همکاری عقل‌ها در جامعه با یکدیگر، نه همکاری نفس‌ها. مولوی می‌گوید همکاری عقل‌ها در جامعه راهگشا است، ولی همکار نفس‌ها گم شدن و به بیراهه رفتن را به دنبال دارد. عقل‌ها یعنی تدبیرها و تدبیرها، امیدها را در جامعه ترویج می‌دهند. البته باید توجه داشت که عقل را خیلی فلسفی و پیچیده معنا نکنیم که حتی خود عقل هم در فهمش دچار مشکل شود. عقل همان قوه تدبیر زندگی، همان دانایی و هوشمندی است. در جای دیگری مولوی می‌گوید:

عقل دشنامم دهد من راضیم زانکه فیضی دارد از فیاضیم  
احمق ار حلوا نهد اندر لیم من از آن حلوای او اندر تیم

این عقل همان چیزی است که ما به آن قوه اداره امور زندگی و معیشت می‌گوییم نه عقل فلسفی که نزد حکما است و مردم عادی با آن سر و کاری ندارند و نمی‌خواهند سر و کار داشته باشند، چون نه تنها گره‌ای از کارشان نمی‌گشاید، بلکه شاید گرهی نیز بر کارشان بیافزاید. حال آفت عقل در جامعه چیست؟ آنچه عقل را در جامعه از بین می‌برد خرافه‌گویی، خرافه‌پرستی و بعد شور و هیجان و احساس کاذب است. البته از تعصب نیز نمی‌توان گذشت، همان تعصبی که ابن‌خلدون به نوعی آن را اساس حرکت تاریخی می‌داند، گاهی خودش تبدیل به بن‌بست تاریخی می‌شود. تعصباتی که ریشه در فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی ما ندارند و مشخص نیست از کجا وارد شده‌اند و اکنون جزئی از فرهنگ و تمدن اسلامی-ایرانی به حساب می‌آیند. مثلاً تعصب و تاکید بر اینکه اسلام یعنی شیعه و لاغیر. این مساله مهمی است و حتما باید روی آن کار شود، اما آیا غیرمسلمان دانستن غیرشیعی امری است که ضرورت و نیاز ما محسوب می‌شود و باید در آن تعصب ورزید؟ در حالی که ما با اهل کتاب و کفار هم بعضاً این‌گونه رفتار نمی‌کنیم.